

## بهائیان، خرافه گرایی، و هویت ایرانی

### آرام آناهید

تا چند سال پیش، معمولاً هرگاه نامی از بهائیان در رسانه های وابسته به حکومت ایران یا جناح های مختلف آن برده می شد، برای آن بود که از رابطه این اقلیت دینی با دشمنان ایران و اسلام و توطئه های بر علیه ملت سخن به میان آید. اما اکنون چندی است که بهائیان به شکلی روزافزون با مسئله ای جدید پیوند داده می شوند: خرافه گرایی. گاهی در جریان نقد گرایش های خرافه گرایی در جامعه ایران به ارتباط این خرافات با اعتقادات بابی-بهائی اشاره می شود. زمانی غلیان باورهای هزاره گرایی در جامعه امروز ایران تداوم توطئه 160 ساله استعمارگران برای بسط گرایش های خرافی در ایران تلقی می گردد. وقتی نیز، بی آنکه سخنی از وضعیت کنونی جامعه ایران به میان آید، اعتقادات بابی-بهائی به طعنه و کنایه باورهایی سراسر خرافی تلقی می گردد و سرزنش می شود. شتاب فزاینده انتشار اینگونه اخبار و تحلیل ها کم کم این ظن را به یقین نزدیک می کند که ما در آستانه ورود به دوران جدیدی از بهائی ستیزی هستیم.

بعد از تمامی آنچه که در طی یک قرن و نیم گذشته شاهد بوده ایم، دیگر این مسئله که در ایران هر اتفاقی به نحوی به بهائیان پیوند زده می شود، حداقل برای خود بهائی ها امری عادی و پیش پا افتاده است. هفت دهه پیش، وقتی بهائیان برای نخستین بار با اتهام سرسپردگی روسیه و انگلیس مواجه شدند، این اتهام موجب بهت زدگی ایشان شد. آنها تا آن زمان معمولاً به طور گسترده با اتهاماتی رنگارنگ مبنی بر بی خدایی، بی اخلاقی، یا بی دینی مواجه بودند، اما به وطن فروشی یا بیگانه پرستی متهم نشده بودند. اما، در جریان انقلاب مشروطه و حوادث پس از آن، جامعه ایران به نحو فزاینده ای نسبت به دخالت منفی دول روس و انگلیس در سرنوشت خود بدبین شد، و این مقدمه شکلگیری نظریات عریض و طویل توطئه در اذهان را فراهم آورد. مدت ها طول کشید تا بهائیان دریافتند که بهائی ستیزی، با یک چرخش پارادایم، چهره ای کاملاً متفاوت به خود گرفته است و اکنون، مخالفانشان، از دین جدید به عنوان توطئه ای طرح ریزی شده توسط دشمنان ایران و اسلام نام می برند<sup>1</sup>. نویسندگان بهائی، که تا آن زمان عموماً با مراجعه به قرآن و حدیث به استدلال در دفاع از باورهای خویش و رد اتهامات وارده بر آمده بودند اکنون با ادعاهایی رو در رو بودند که اینگونه استدلالات را به کلی بی حاصل می ساخت. کم کم بهائیان، که اهل دین بودند نه سیاست، به پاسخگویی اتهامات جدید پرداختند- اما شاید کمی دیر بود. با وجود شواهد و دلایل ارائه شده توسط محققین بهائی در رد ادعاهای مخالفین، کم کم در جامعه ایران پیرامون سرسپردگی بهائیان به دول اجنبی اجماعی نسبی حاصل شد، بطوری که دیگر حتی ایرانیانی که به آزاد اندیشی خود مباحثات می کردند و با افراد یا خانواده های بهائی در ارتباط بودند، غالباً با این فرض که "تا نباشد چیزی کم مردم نگویند چیزها" بر سرسپردگی بهائیان مهر تایید می زدند و با این مدعا که "شما خودتان خیر ندارید که باز بچه اید" ادله و براهین دوستان بهائی خود را عقیم می گذاشتند. در واقع، پارادایم جدید پارادایمی ابطال ناپذیر بود، چرا که هر آنچه بهائیان در اثبات عدم ارتباط خویش با سازمانهای جاسوسی روسیه و انگلستان و آمریکا و اسرائیل می آوردند در عمل شاهدهی می شد بر این مدعا که این سازمان ها آنچنان به خوبی به جعل دین جدید و سو استفاده از جماعتی فریب خورده پرداخته اند که اکنون بر خود آن جماعت هم این امر مشتبه شده که به راستی پیروان آئینی جدیدند.

آنچه، اکنون و در نهایت، منادی مرگ بطنی پارادایم توطئه شده شاید همان ابطال ناپذیری آن است. در واقع، سو استفاده از این پارادایم چنان بسط پیدا کرد که در عمل هر طبقه و صنفی در ایران مخالفین خود را به سرسپردگی دشمنان خارجی

1 احمد توکلی طرقی، بهایی ستیزی و اسلام گرایی در ایران: بهایی ستیزی و اسلام گرایی در ایران، <http://www.fis-iran.org/fa/irannameh/volxix/anti-bahaiism>

## بهائیان، خرافه گرایی، و هویت ایرانی

متهم ساخت. روند متهم شدن دیگران به ارتباط با دشمن خارجی توسط حاکمیت جمهوری اسلامی، طی سی سال گذشته، چنان به تمامی مخالفان، دگراندیشان، و بالاخره در جریان ناآرامی‌های پس از انتخابات اخیر، مردم عادی سرایت پیدا کرد که در عمل منجر به ایجاد نوعی حس همدات پنداری میان تمامی کسانی شد که طی سالیان سال به تدریج قربانی این اتهام شده بودند. شاید این حس، یک بار برای همیشه، فضا را برای گذار جامعه ایران از توهم توطئه و شکلگیری یک نگرش تاریخی واقعگرایانه فراهم آورد. شاید هم هنوز شرایط برای چنین گذاری فراهم نیست. اما در هر حال، تردیدی نیست که امروز غالب روشنفکران و بخش قابل توجهی از مردم عادی جامعه ایران به نظریات توطئه با تردید و بدبینی فزاینده می‌نگرند. این، برای بهائی‌ستیزان، بدین معناست که دیگر پارادایم توطئه کارآیی گذشته را نخواهد داشت.

در عمل نیز، به نظر می‌رسد که ما اکنون در آستانه گذار به سمت پارادایمی جدید هستیم. و البته این بار نیز، مقدمات این گذار در تجربه جامعه ایران از شرایط خویش فراهم آمده است. طی چند سال اخیر، جریانی در درون حاکمیت جمهوری اسلامی، به طور فزاینده توسط مخالفان خویش به خرافه گرایی متهم شده است. داستان‌هایی درباره نام‌نگاری شخصیت‌های حکومتی با حضرت مهدی، گفتگوی آنها و تعظیمشان در برابر امام زمانی نامرئی در دفتر کار، برنامه ریزی و تدارک آنها برای ظهور قریب الوقوع، و حتی گمانه زنی درباره نقشه عملیات جنگی لشکریان اسلام به دنبال ظهور دائما بر سر زبانهاست. این روایت‌ها، اگر صحیح باشند، به راستی تکان دهنده‌اند. اما شاید تکان دهنده‌تر آن باشد که تعداد فزاینده ای از منتقدان اکنون با نام‌هایی چون "بابی‌گری جدید" از این جریان سخن می‌گویند و به تلویح یا تصریح میان آن و آئین بابی/بهائی ارتباط برقرار می‌سازند.

شاید بتوان این منتقدان را به دو دسته تقسیم کرد. دسته نخست کسانی را شامل می‌شود که موضعی برون دینی اختیار کرده‌اند. اینان عموماً به باور شیعیان به ظهور امام غائب به عنوان نوعی بیماری اجتماعی و فرهنگی می‌نگرند که جامعه ایران اکنون قرن‌هاست با آن دست به گریبان است. از نظر آنها، جنبش بابیه قرن نوزدهم و جریان اخیر از جمله عوارض این بیماری اند. دسته دوم، اما، موضعی کاملاً دینی دارند و از منظر تفکر حاکم شیعی به این جریان می‌نگرند. ظاهراً برای این گروه دوم اعتقاد به وجود امامی که در سال 255 هجری قمری در شهر سامرای عراق متولد شده و اکنون 14 قرن است که در مکانی پنهان به سر می‌برد در تخالف با عقل سلیم نیست، اما آنچه خرافی است سخن گفتن از ارتباط با این امام است. آنچه هر دو دسته، سهوا یا عمداً فراموش می‌کنند این است که جریان اخیر بر انتظار تحقق عینی روایت‌های غیر عقلانی موجود پیرامون امام دوازدهم مبتنی است، حال آنکه ظهور آئین بابی و بهائی در قرن نوزدهم نافی امکان تحقق عینی آنها و مبتنی بر تعبیر سمبولیک مواعید موعودگرایی شیعه بود.

\*\*\*

واقعیت این است که تنها روایت اسلامی آشتی ناپذیر با عقل روایت شیعیان از تولد و سپس غیبت صغری و کبرای امام زمان نیست. برای اندیشمندان اسلامی، همواره وفق دادن بخش قابل توجهی از آموزه‌ها و روایات اسلامی و قرآنی با عقل چالش برانگیز بوده است. قرآن و حدیث از قیام مردگان روایت می‌نمودند، از بهشت و جهنم سخن می‌گفتند، و از جن و ملک حکایت می‌کردند. برای اندیشمندان اسلامی توجیه عقلی این روایات و حکایات چندان آسان نبود. به علاوه این پرسش نیز مطرح بود که چرا حقایق دینی در آثار الهی، نه مثلاً همچون حقایق فلسفی به صورت گزاره ای، که عموماً در قالب روایت‌ها و حکایت‌هایی عجیب بیان شده است. شاید نخستین بار این فارابی، فیلسوف قرن سوم و چهارم هجری، بود که راهی برای توجیه اختلاف زبان فلسفه و دین فراهم آورد. فارابی معتقد بود که فیلسوف و نبی از دو طریق مختلف به عقل فعال متصل می‌شوند. از نظر او، در حالی که ارتباط اندیشمند به واسطه تعقل ظنی میسر می‌گردد، نبی از قوه خیال برای

## بہائیان، خرافہ گرایی، و ہویت ایرانی

اتصال خویشتن بہ سرچشمہ حقیقت مدد می‌جوید<sup>2</sup>. این تلویحا بدان معنا بود کہ اختلافات ظاہری میان حقیقت فلسفی و دینی ناشی از اختلاف میان دو حوزہ یا "عالمی" است کہ حقیقت در آن تجلی یافته است. در حالی کہ فیلسوف حقایق را در قالب مفہیم و گزارہ ہای انتزاعی ادراک می‌نماید، نبی آنها را در عالم خیال و در حالی کہ لباس وجودات غیر مادی را بر تن نمودہ‌اند مشاہدہ می‌نماید.

یک قرن پس از فارابی، امام محمد غزالی در کتاب *فیصل التفرقة بین الاسلام و الزندقہ* تاکید نمود کہ اندیشمند اسلامی مجاز است تا قائل بہ "وجود خیالی" برای آنچه کہ شریعت از وجود آن خبر دادہ باشد<sup>3</sup>. برای غزالی، کہ خیال عارف را برتر از عقل فیلسوف یافته بود، تایید امکان وجود موجودات یا رخداد وقایع در عالم خیال بہ هیچ وجہ بہ معنای تخفیف میزان اعتبار این موجودات و وقایع نبود. برعکس، عالم خیال عالمی بود کہ در آن حقایق غامض الہی رنگ محسوسات می‌گرفتند تا در غالبی سمبولیک و بہ شکلی روایی خود را بر مخاطب خویش آشکار کنند. پس از غزالی، نوبت بہ شہاب الدین سہروردی<sup>4</sup> و سپس ابن عربی<sup>5</sup> رسید تا بہ تبیین و توصیف عالم خیال پردازند. از نظر ابن دو، عالم "خیال منفصل" (یا "مثال اکبر") عالمی قائم بہ خود بودہ و وجودی مستقل از افراد و اشخاص، یا فاعلین تخیل، داشت. تاکید بر وجود عالم "خیال منفصل" عملا بدان معنا بود کہ وجودات خیالی صرفا سوبرژکتیو و فردی نیستند. جماعتی از مردمان (و بطور خاص اعضای یک جامعہ دینی) قادرند تا بر سر آنچه در عالم خیال تجربہ کردہ‌اند بہ اجماع رسند و تخیلات خویش را با یکدیگر سہیم شوند. سہروردی احتمالا نخستین کسی بود کہ آسمان این عالم را ہورقلیا نامید، و جابلقا و جابلسا (جابرسا، جابرصا) را، کہ اتفاقا در برخی احادیث شیعہ نیز بدانہا اشارہ شدہ<sup>6</sup>، در زمرہ اراضی آن دانست.

بہ تدریج، نہ تنها نزد عرفا و فلاسفہ اسلامی کہ برای متفکران شیعی نیز عالم خیال بہ جایگاہ تحقق آن دستہ از وجودات و وقایع منقول در دین تبدیل شد کہ حدوث مادی آنها محال می‌نمود. حتی پیش از شیخ احمد احسائی، ملاصدرا شیرازی از عالم مثال سہروردی برای توجیہ معاد جسمانی در غالب "بدن مثالی" بہرہ گرفت. اما شاید بطور خاص ابن شیخ احسائی، اندیشمند قرن سیزدہم ہجری، بود کہ بہ صراحت بخش قابل توجہی از باورہای اسلامی و شیعی را بہ عالم مثالی راجع نمود. شیخ، از معراج حضرت رسول با بدن ہورقلیایی نوشت، از ورود بدن‌ہای ہورقلیایی بہ بہشت و جہنم سخن بہ میان آورد، و بہ طور خاص از حضور امام غایب، نہ در دنیای فیزیکی، کہ در جابلقا و جابلسا سخن گفت<sup>7</sup>. از این طریق، او و شاگرد مشہورش، سید کاظم رشتی، بسیاری از اتفاقاتی را کہ براساس برداشت رایج اسلامی و شیعی در عالم واقعیت مادی واقع شدہ بود، یا قرار بود واقع شود، بہ عالم خیال منتقل نمودند.

نزدیک بہ ہزار سال طول کشیدہ بود، تا امکان تحقق برداشتی جدید از آموزہ‌ہای دین اسلام، و از واقعہ غیبت در تفکر شیعی فراہم آید. اکنون این آمادگی در گوشہ ای از جامعہ شیعیان ایجاد شدہ بود کہ با وقوف بر این امر کہ بخشی مهم از

<sup>2</sup> ہانری کرین، تاریخ فلسفہ اسلامی: <http://issuu.com/abusa1/docs/hist-to-islamic-phil-vol-1/91>

<sup>3</sup> مجتہد شبستری؛ ہرمنوتیک، کتاب و سنت؛ تہران: طرح نو، 1379، صفحہ 123 و 124

<sup>4</sup> زہرا زواریان، عالم مثال از دیدگاہ سہروردی، <http://www.magiran.com/npview.asp?ID=1576939>

<sup>5</sup> Henry Corbin, *Alone with the alone: creative imagination in the Sūfism of Ibn 'Arabī*, page 219

<sup>6</sup> <http://www.encyclopaediaislamica.com/madkhal2.php?sid=4297>

<sup>7</sup> Moojan Momen: *An Introduction to Shi'i Islam*, Oxford: George Ronald, 1985

## بهائیان، خرافه گرایی، و هویت ایرانی

تاریخش، نه در عالم ماده، که در تخیل جمعی جامعه دینی تحقق یافته است در راه کسب درکی جدید از روایت‌ها و آموزه‌های دینی خود گام بردارد و به دریافتی جدید از هویت خویش نائل آید. سرنوشت این بود که یک جوان 25 ساله شیرازی منادی درک و دریافت جدید شود: سید علی محمد باب، که چندی در کلاس درس سید کاظم رشتی حضور یافته بود و از او با احترام فراوان یاد می‌کرد. در مدتی کوتاه، این جوان، که نه شمشیر بر کمر داشت و نه عمر هزار ساله، در دل پیروان خود تحولی عمیق درباره چیستی دین و کیستی پیامبر ایجاد کرد و نگاه ایشان را به هستی خویش، و به هدف و مقصدشان در زندگی متحول نمود. او از ظهور یک دین جدید به عنوان نقطه اوج و کمال آیین پیشین سخن گفت، قیامت را زمان ظهور جهانی جدید دانست، خروج مردگان از قبر را به رهایی ایشان از باورهای تعبیدی کهن تبیین کرد، و بهشت و جهنم را به قرب و بعد الهی تعبیر نمود. اگر جامعه گنجایش تحمل این نگاه جدید را داشت، اگر علما با این هویت نو با کمی مدارا برخورد می‌نمودند، شاید امروز این نگاه جدید جزء جدایی ناپذیر آگاهی ملت شده بود، بی آنکه به نامی جدید شناخته شود. اما چنین نشد. پاداش کسانی که به این نگاه جدید دل بستند دشمنی و نفرت ارکان قدرت در ایران، یعنی روحانیت و حکومت، بود. شانزده دهه بعد، هنوز شیفتگان آن هویت جدید قربانیان هر روزه این دشمنی و نفرتند.

\*\*\*

همه ساله، سیزده روز پس از پانزدهم شعبان - همان روزی که سراسر ایران را چراغانی می‌کنند، تولد امام دوازدهم را جشن می‌گیرند، و برای ظهور عاجلش به درگاه الهی دعا می‌کنند - جماعتی از مردمان، در خانه‌های خویش، در گوشه و کنار این کشور به آرامی دور هم جمع می‌شوند تا سالگرد تیرباران جوانی را گرامی دارند، که زمانی به ایشان آموخت که می‌توانند از هویت گذشته خویش گذار کنند بی آنکه آنرا نفی نمایند، و عالم را به شکلی نو ببینند بی آنکه آن چه را قبلا می‌دیدند انکار کنند. چرا که، به قول او:

نه این است که شکر ظهورات قبل را ننموده، این ممتنع است. زیرا که انسان در حین نوزده سالگی شکر یوم نطفه را باید کند که اگر نبود آن نطفه، امروز او به این مقام نرسیده بود، و همچنین اگر دین آدم نبود، امروز این دین به این حد نرسیده.<sup>8</sup>

امروز این جماعت، هم از سوی گروهی از اندیشمندان سکولار و هم از طرف جمعی از چهره‌های مذهبی، با اتهام خرافه گرایی روبروست. یک بار دیگر، پای بهائیان به عنوان شریکان جرم در آنچه بر این سرزمین می‌رود به میان کشیده شده است. شاید قصد منتقدین این بوده که با پیوند زدن جریان مذکور با آیین بهائی، یعنی آیینی که از نگاه هواداران آن جریان در زمره بزرگترین دشمنان ایران و اسلام جای دارد، موجبات تضعیف آن را فراهم آورند. یا شاید صرفاً می‌خواستند که گناه سردرگمی امروز جامعه ایران را بر گردن دیگری اندازند. در هر حال، احتمالاً قربانی اتهامات مذکور صرفاً یک اقلیت سیصد هزار نفری در ایران، یا یک جامعه دینی شش میلیون نفری در جهان نیست. شاید قربانی اصلی، آن جریان عظیم فکری است که هزار سال به واسطه ابرمردان اندیشه ایرانی-اسلامی به پیش رانده شد، تا امکان تکامل و تعالی جامعه خود را فراهم آورد - جامعه‌ای که اکنون بیش از یک قرن است که سراسیمه در جستجوی هویت خویش است.

<sup>8</sup> منتخبات آیات از حضرت نقطه اولی، ص 61